

نسبت دلالی «لفظ» و «معنی»*

سید مجید میردامادی**

چکیده

موضوع این جستار، بررسی چگونگی نسبت دلالی لفظ و معنی است و پرسش اصلی تحقیق این است که آیا دلالت لفظ بر معنی ذاتی واقعی یا وضعی اعتباری است؟ در این تحقیق در پاسخ به پرسش مزبور فرضیه رابطه دلالی وضعی لفظ بر معنی به ثبوت می‌رسد و فرضیه‌های رقیب ابطال می‌شوند. شیوه پژوهش در این تحقیق، توصیفی-تحلیلی از طریق تحلیل مفهومی و گزاره‌ای و با رویکرد انتقادی است. مهم‌ترین نتایج و یافته‌هایی که این تحقیق به آنها دست یافته، عبارت‌اند از: ۱. نقد نظریه دلالت ذاتی لفظ بر معنی؛ ۲. نقد تعاریف نظریه جعل و اعتبار؛ ۳. نقد نظریه تعهد؛ ۴. نقد نظریه دلالت ذاتی و جعلی؛ ۵. نقد نظریه دلالت ذاتی و جعلی؛ ۶. نقد نظریه واسطه دلالت ذاتی و جعلی؛ ۷. نقد نظریه جعل ملازمه واقعی؛ ۸. نقد نظریه قرن اکید؛ ۹. تبیین نظریه دلالت وضعی لفظ بر معنی.

کلیدواژه‌ها: لفظ، معنی، نسبت، دلالت، ذاتی، اعتباری، وضع.

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۴/۰۲/۰۷ - تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۴/۰۵/۲۰

** استادیار و عضو هیئت علمی جامعه المصطفی ص العالمیه / mirdamadphilosophy@gmail.com



۱. طرح مسئله

مسئله این تحقیق، بررسی نسبت دلالتی^۱ لفظ و معنی است. چگونگی رابطه لفظ و معنی از قدیم یکی از مسائل دشوار مورد بحث میان ارباب علوم بوده و پرسش‌هایی نظیر این‌که:

- آیا دلالت لفظ بر معنا ناشی از سببیت ذاتی است؟

- آیا رابطه لفظ و معنا تکوینی است و الفاظ، اسباب ذاتی ایجاد معانی هستند؟

۱. دلالت به اصطلاح منطقیان، اصولیان و صاحبان علوم عرب و مناظره، آن است که شیء به گونه‌ای باشد که از علم به آن، علم به شیء دیگر حاصل شود و مراد از دو شیء اعم از لفظ و غیر لفظ است و چهار صورت تصور می‌شود: ۱. هر یک از دال و مدلول لفظ باشند، مانند اسماء افعال که بنا بر رأی برخی برای الفاظ افعال وضع شده‌اند؛ ۲. دال لفظ باشد و مدلول غیر لفظ، مانند زید که بر شخص انسانی دلالت می‌کند؛ ۳. عکس صورت دوم است، مانند خطوط که دال بر الفاظ هستند؛ ۴. هر یک از دال و مدلول غیر لفظ باشند، مانند عقودی که بر اعداد دلالت می‌کنند. (تهانوی، ۱۹۹۶م، ج ۱: ۷۸۷)

این سینا ماهیت و رابطه دلالتی شیء عینی، معنی، لفظ و خط را ذیل عنوان تناسب میان امور خارجی، تصورات، الفاظ و کتابت، چنین توضیح می‌دهد: «برای اشیاء وجودی در اعیان و وجودی در نفوس است که منشاء آثار است و از آنجا که طبیعت انسان نیاز ضروری به مشارکت با دیگران دارد، انسان با هدایت خداوند به اختراع چیزی که به وسیله آن با دیگران محاوره نماید، بر انگیخته شد... و از جانب خالق به ابزار تقطیع حروف و ترکیب آنها که بر ما فی الضمیر دلالت می‌کنند، موفق شد. الفاظ مصوتی که از انسان صادر می‌شوند، بر آنچه در نفس است و آثار نامیده می‌شوند، دلالت می‌کنند. آثار بر مقاصد نفس، یعنی معانی دلالت دارند، همان طور که آثار در مقایسه با الفاظ نیز معانی هستند. همچنین کتابت بر لفظ دلالت می‌کند، زیرا کتابت محاذی و برابر ترکیب لفظ است. محاذی بودن کتابت با لفظ، موجب سهولت است و اگر چنین نباشد، به طوری که کتابت با لفظ و اجزای لفظ، محاذی و برابر نباشد، دشواری و طول عبارت را موجب می‌شود... و معنای دلالت لفظ این است که هرگاه در خیال مسموع اسمی (لفظ دارای صوت) مرتسم شود، در نفس معنی است؛ پس هرگاه نفس از طریق حس لفظ را درک نماید به معنای آن پی می‌برد... دلالت آنچه در نفس است بر امور خارجی، دلالتی طبیعی است که هیچ‌گونه تغییر و اختلافی میان دال و مدلول وجود ندارد، بر خلاف دلالت لفظ و اثر نفسانی و معنی که در دال (لفظ) اختلاف و تغییر حاصل می‌شود. (امکان این‌که لفظ دیگری به جای لفظ قبلی بر مدلول دلالت کند، وجود دارد) و برخلاف مدلول و معنا که بدون تغییر باقی می‌ماند و نیز بر خلاف لفظ و کتابت که دال و مدلول هر دو، تغییر و

تحول می‌یابند. (ابن سینا، ۱۴۰۴ق: ۵-۱)

- آیا دلالت لفظ بر معنا ناشی از سببیت وضعی و قراردادی است و سببیت ذاتی میان الفاظ و معانی آنها وجود ندارد؟

- کدام یک از نظریات در باب وضع- در فرضی که دلالت الفاظ ذاتی نباشد- صحیح است؟

- منشأ و سبب رابطه لفظ و معنی چیست؟

در این تحقیق با بررسی نسبت دلالتی بین لفظ و معنی به پرسش‌های مزبور پاسخ داده می‌شود. مسئله رابطه لفظ و معنی از گذشته کانون توجه ارباب لغت و عالمان منطق و اصول بوده و آرای مختلفی در این زمینه ابراز شده است. پیشینه این مسئله به دوران یونان باستان تعلق دارد؛ دوره‌ای که لغت و زبان و اسرارآن، موضوع گفتگو و بحث بوده است و تا دوره اسلامی و معاصر، ادامه داشته و سه دیدگاه طرح شده است: ۱. دیدگاهی که رابطه لفظ و معنی را ذاتی و تکوینی دانسته است و براین اساس، لفظ سبب ذاتی معنی انگاشته شده است؛ ۲. دیدگاهی که با نفی سببیت، رابطه آن دو را نه ذاتی و تکوینی، بلکه صرفاً به وضع و اعتبار شناخته است؛ ۳. دیدگاهی که با عنوان «دلالت ذاتی و جعلی» طرح شده است.

۲. نظریه دلالت ذاتی^۱ لفظ بر معنی

برخی از قداما به ارتباط وثیق میان لفظ و معنی معتقد بودند و لفظ را سبب طبیعی فهم و ادراک می‌دانستند و به رابطه طبیعی یا ذاتی آن دو نظر می‌دادند. این دیدگاه

۱. دلالت ذاتی میان لفظ و معنا به معنای این است که ارتباط لفظ و معنا از امور حقیقی است و با اختلاف انظار مختلف نمی‌شود. امور حقیقی دوگونه‌اند: ۱. اموری که در خارج وجود دارند و خارج ظرف وجود آنها است؛ آنها عبارت‌اند از مقوله‌ها (جوهر و اعراض نه گانه)؛ ۲. اموری که در خارج هیچ‌گونه وجود منحاز و ما به ازاء ندارند و خارج ظرف نفس آنهاست، مانند ملازمات عقلیه. ملازمه میان دو شیء از امور حقیقی است که در نفس الامر تقرر دارد و به جعل جاعل ارتباطی ندارد و آن وجودی منحاز از وجود متلازمین ندارد. رابطه لفظ و معنا از قبیل قسم اول از امور حقیقی نیست، زیرا ارتباط لفظ و معنا وجود جوهری مستقل ندارد؛ وجود عرضی نیز ندارد؛ زیرا قوام وجود عرضی به وجود دیگر (جوهر) است و مفروض آن است که ارتباط میان طبیعی لفظ و معنی است و نه بین لفظ موجود و معنای موجود؛ زیرا استعمال لفظ از ارتباط میان لفظ و معنا متأخر است و وجود لفظ با استعمال محقق می‌شود. بنابراین مفهوم این سخن که ارتباط میان لفظ و معنی قبل از وجود لفظ تحقق دارد، آن است که ارتباط مذکور از سنخ



نسبت به آنچه افلاطون در محاورات خود از استادش سقراط نقل می‌کند، ملاحظه می‌گردد. سقراط در محاورات خود ارتباط طبیعی و ذاتی میان الفاظ و معانی را مطرح نمود، مانند الفاظی که از صداهای طبیعی اشتقاق یافته‌اند. (انس ابراهیم، ۱۹۵۸م: ۵۸ و ۵۹) ظاهراً افلاطون معتقد بوده است یک رابطه وجودی و ضروری میان شیء و نام آن وجود دارد، زیرا او تعلیم می‌داده است تنها واقعیت پایدار، واقعیت معقول است که اصالتاً در عالم مثل قرار دارد و اشیاء، تنها امتداد مادی یا المثنی آن حقایق مثالی هستند. بنابراین، زبان - غرض او از زبان، «واژگان» است - از ضرورت و احتیاج بر می‌خیزد. کلمات باید دارای معنای معین از پیش پرداخت شده‌ای باشند، زیرا فقط آنها طبیعت تغییرناپذیر و جاودان مثل را منعکس می‌سازند. نتیجه طبیعی این عقیده آن است که زبان امری معقول است، حتی اگر ما عملاً نتوانیم رابطه میان اشیاء مادی عالم حواس و حقایق معقول عالم مثل را اثبات کنیم. (واترمن، ۱۳۴۷: ۷) افلاطون در توضیح شباهت لفظی و معنوی کلمات با واقعیت، شواهدی ذکر می‌کند که در اینجا نمونه‌ای از ریشه‌سازی‌های او ذکر می‌شود: افلاطون در یک‌جا از مکالمه سقراط برای دوستانش هرموگنس و کراتولوس شرح می‌دهد که چرا واژه یونانی برای «هوا» «aer» است. وی صیغه فعلی را نقل می‌کند که به صورت «aire» است و می‌توان آن را «بلند می‌کند و بر می‌خیزاند» معنی کرد. وی پس از آنکه شباهت صوتی آن را با کلمه «aer» بیان می‌کند، نتیجه می‌گیرد، از آن سبب «هوا» را به این لفظ نامیده‌اند که هوا سبب می‌شود چیزهای سبک چون برگ و دود از زمین بلند شوند. (همان: ۸)

در دوره اسلامی کسانی با افلاطون هم رأی هستند. عباد ابن سلیمان صیمری^۱ و گروهی از معتزله بغداد و اهل تکسیر و برخی دیگر به دلالت ذاتی لفظ بر معنی اعتقاد دارند. دلیل عباد ابن سلیمان بر اثبات مدعای خود این است: «اگر میان اسماء و مسمیات به وجهی مناسبت نباشد، اختصاص دادن اسم معین به مسمای خاص، ترجیح بدون مرجح و محال است و اگر میان اسم و مسمی مناسبت باشد، مطلوب حاصل است». (رازی ۱۴۰۰ق: ۲۴۶) ابن جنی - لغوی و نحوی معروف - با نظر به دلالت ذاتی لفظ

امور عرضی نیست، اگر ارتباط مزبور از امور عرضی می‌بود، ثبوت آن بر وجود لفظ توقف می‌داشت، در حالی که این طور نیست. (حکیم، ۱۴۱۳قمری، ج ۱: ۴۶-۴۴)

۱. صیمری از اصحاب عمرو القوطی از طبقه هفتم معتزله و وفات او در حدود ۲۵۰قمری است.

بر معنی به هماهنگی و توافق میان الفاظ و معانی آنها معتقد است. او به اصل تقارب معانی الفاظ به سبب تقارب صوتی آنها عقیده دارد و شواهد متعددی بر اثبات مدعای خود ذکر می‌کند. (ابن جنی، بی‌تا، ج ۲: ۱۴۶-۱۴۵)^۱ ابن فارس نیز در «معجم مقاییس اللغه» به استنباط ارتباط میان الفاظ و معانی و چگونگی دلالت لفظ بر معنی اهتمام ویژه دارد، جز آنکه در این طریق زیاده‌روی می‌کند و دچار تکلف می‌شود. (انیس ابراهیم، ۱۹۵۸م: ۶۳)

برخی معاصران، نظریه دلالت ذاتی و تناسب لفظ و معنی را می‌پذیرند. از این گروه می‌توان به شیخ احمد احسائی اشاره کرد که در اثبات مدعای خود به حدیثی از امیرمؤمنان علیه السلام استناد می‌کند. در آن حدیث، حضرت می‌فرماید: «روح در جسد مانند معنی در لفظ است». به این بیان که نسبت لفظ و معنی، همان نسبت جسد و روح است و همان طور که میان جسد و روح مناسبت ذاتی وجود دارد، به طوری که روح شخص خاص به بدن خاصی تعلق دارد، همین مناسبت، میان لفظ و معنی موجود است و از این رو در افواه عالمان رایج شده که الفاظ قالب‌های معانی هستند. از نظر احسائی مقصود از مناسبت، فقط مناسبت شخصی لفظ و معنی نیست و گاهی مناسبت نوعی یا جنسی نیز مورد نظر است. او مناسبت ذاتی را در صلاحیت ماده و هیئت لفظ با ماده و هیئت معنی، بدون این‌که در ماده شخصی، نوعی یا جنسی تفاوتی باشد، می‌شناسد و شواهدی در تأیید مدعای خود ذکر می‌کند. وی از جمله دو واژه «غلیان» و «نزوان» را نمونه می‌آورد که صورت الفاظ و اصوات حروف در آنها با حرکت مسمی و معنای آنها مشابه و متناسب است. (احسائی، ۱۴۳۰ق، ج ۶: ۲۴۰-۲۳۱)

۳. نقد نظریه دلالت ذاتی لفظ بر معنی

نظریه دلالت ذاتی لفظ بر معنی از سوی محققان مورد نقد قرار گرفته و ابطال شده است. علامه حلی (ره) در رد نظریه مزبور می‌نویسد: «محققان بر بطلان این نظریه (دلالت

^۱ ابن جنی در فصولی با طرح عناوین: «فی تلاقی المعانی علی اختلاف الاصول و المبانی»، «تصاقب الالفاظ لتصاقب المعانی» و «مساس الالفاظ اشباه المعانی» (همان: ۱۱۳، ۱۴۵ و ۱۵۲) و با تعبیری نظیر «تقارب الحروف لتقارب المعانی»، رابطه و دلالت ذاتی لفظ و معنا را توضیح می‌دهد.





ذاتی لفظ بر معنی) اتفاق نظر دارند و آنچه لفظی را به معنایی اختصاص می‌دهد یا اراده شخص مختار یا پیشی گرفتن معنی هنگام خطور لفظ است». (حلی، ۱۴۲۱ق: ۶۱)

وجوهی در بطلان نظریه دلالت ذاتی لفظ بر معنی بیان شده است:

۱. در نقد آنچه در محاوره افلاطون در تبیین شباهت لفظی و معنوی کلمات با واقعیت به عنوان شاهد بر مدعا ذکر شده است، از جانب ریشه‌شناسان جدید اشکال شده و آنها به طور قاطع نشان داده‌اند که تشابه آوایی میان «Aer» و «Aerei» و «Aeirhei» کاملاً تصادفی است و این لغات به هیچ وجه با هم ربطی ندارند. (واترمن، ۱۳۴۷: ۸)

۲. اگر دلالت لفظ بر معنی ذاتی باشد، لازم می‌آید با تفاوت مناطق و نواحی و امت‌ها، لفظ تغییر نکند، حال آنکه در مناطق و نواحی مختلف و میان امت‌ها لغات و زبان‌های گوناگون رایج است و نیز لازمه دلالت ذاتی لفظ بر معنی آن است که هر انسانی لازم باشد هر زبانی را بداند. (زیرا مناسبت ذاتی لفظ و معنی، علت تامه دلالت لفظ بر معنی است، ولی این طور نیست و بطلان لازم، دلیل بر بطلان ملزوم است) (رازی، ۱۴۰۰ق، ۲۴۶-۲۴۷)

۳. اگر دلالت لفظ بر معنی ذاتی باشد، نباید وضع لفظ برای دوزخ مانند وضع واژه «جون» در سفید و سیاه صحیح باشد و حال آنکه صحیح است. (سیوطی، ۱۴۰۸ق، ج ۱: ۴۷)

۴. فهم معنای خاص از لفظ خاص به حسب هر لغتی و دوام و عدم تخلف و اختلاف آن معنی، از ارتباط و نسبت ثابت لفظ و معنی کشف می‌کند، ولی این نسبت برای قومی ثابت و برای قوم دیگر مغفول^۱ عنه یا مجهول است. اگر نسبت لفظ و معنی، نسبت حقیقی خارجی می‌بود، نباید فهم‌ها در اثبات و نفی، اختلاف پیدا کنند، چنان که شأن امور حقیقی این گونه است، در حالی که این طور نیست. بنابراین نسبت اعتباری غیر حقیقی میان لفظ و معنی، ثابت است. (طباطبایی، بی تا، ج ۱: ۱۶)

۵. شهادت وجدان است؛ کسی که به وضع جاهل است، بالوجدان با شنیدن لفظ، معنایی به ذهن وی خطور نمی‌کند. (کاظمی خراسانی، ۱۴۱۴ق، ج ۲ و ۱: ۲۹)

۴. نظریه‌های دلالت وضعی لفظ بر معنی

محققانی که در مسئله رابطه لفظ و معنی، دلالت ذاتی و طبیعی لفظ بر معنی را باطل می‌دانند و رابطه بین آن دو و دلالت لفظ بر معنی را به وضع می‌شناسند، در حقیقت

وضع^۱ اختلاف نظر دارند. محققان در تعیین و تشخیص حقیقت وضع، نظریات متفاوت دارند. در ادامه هر یک از آن نظریات طرح و به اختصار مورد بررسی و نقد قرار می‌گیرند.

الف) نظریه جعل و اعتبار

اکثر محققان، رابطه دلالتی لفظ و معنی را وضعی اعتباری می‌دانند که منشأ دلالت لفظ بر معنی، جعل و قرارداد واضح است و از وضع لفظ بر معنی، تعاریف گوناگونی ارائه می‌کنند.

تعریف اول

وضع، اختصاص دادن شیء به شیء دیگر است به طوری که هرگاه شیء اول اطلاق شود (استعمال لفظ و اراده معنی) یا احساس گردد، (استعمال لفظ اعم از این که معنی اراده شود یا نشود) شیء دوم فهمیده شود. (جرجانی، ۱۳۰۶ق: ۱۱۱)

تعریف دوم

محقق آخوند خراسانی از تعاریف شایع قوم در وضع به سبب ایراداتی که بر آنها وارد شده است، عدول نموده است، زیرا در تعاریف شایع از وضع در مفهوم وضع یا فایده آن (دلت بر معنی) اخذ شده است یا وضع به معنای مصدری تعریف شده و وضع تعینی را در برنگرفته است؛ لهذا آخوند خراسانی وضع را به مفهوم اسم مصدری تعریف می‌کند تا این که قابلیت انقسام به وضع تعینی و تعینی داشته باشد. (جزایری مروج، ۱۴۱۵ق، ج ۱: ۲۴) او وضع را نوعی اختصاص دادن و ارتباط خاص میان لفظ و معنی تعریف می‌کند و بنا به رأی وی، این ارتباط یا از تخصیص واضح یا از کثرت استعمال ناشی

۱. وضع از مفاهیم ذات‌الاضافه است که به واضع، لحاظ موضوع و موضوع^۲ له ارتباط دارد و در واضع، سه فرض متصور است و قائل دارد: ۱. خداوند واضع الفاظ باشد؛ ۲. مردم واضع الفاظ باشند؛ ۳. خداوند واضع برخی الفاظ و مردم واضع برخی دیگر باشند. در فرض سوم، دو نظر وجود دارد: کسانی که ابتدا وضع لغات را توسط عرف مردم و در وضع بقیه لغات معنی نمی‌بینند که وضع آنها توقیفی باشد و دیدگاه دوم کسانی که نظر آنها، عکس نظر اول است و عقیده دارند مقدار لازم و ضروری از الفاظ که می‌توانند عرفی و اصطلاحی باشند، توقیفی است و بقیه آنها اصطلاحی است، ولی نظر جمهور محققان نسبت به اقسامی که ذکر شد، امکان وجود از هریک از آنهاست و ایشان از ارائه نظر قطعی نسبت به هریک از اقسام توقف کرده‌اند. (رازی، ۱۴۰۰ق: ۲۴۶-۲۴۴)





می‌شود. (خراسانی، ۱۴۱۲ق: ۲۴) تعریف کردن وضع به اختصاص در واقع بیان صفتی برای لفظ است و حقیقت وضع طبق رأی آخوند، علقه و ارتباط حاصل میان لفظ و معنی به واسطه جعل واضح است. (مشکینی، ۱۴۱۳ق، ج: ۱، ۷۴)

تعریف سوم

وضع، اختصاص دادن شیء به شیء است. (احسائی، ۱۴۳۰ق، ج: ۶، ۲۰۲)

نقد تعریف‌های اول، دوم و سوم

اشکال مشترکی که به سه تعریف مزبور وارد است، این است که تعریف‌های مذکور، بیان کننده حقیقت وضع نیست و علاوه بر این، چند ایراد بر آنها وارد است: اول این که: اختصاص مذکور در تعریف‌های مزبور، از قبیل معانی اسم مصدری است و ناگزیر برای تحقق این ارتباط، منشأیی وجود دارد که همان وضع است، بنابراین، ارتباط، عین وضع نیست، بلکه امری مترتب بر وضع است. ثانیاً ارتباط مذکور فقط به تعیین واضح حاصل نمی‌شود؛ آن ارتباط یا به کثرت استعمال یا به تعیین واضح یا به استعمال واضح به انگیزه وضع با این شرط که از وی پیروی شود، حاصل می‌شود. (منتظری، ۱۴۱۵ق، ج: ۱، ۱۷) ثالثاً اخذ واژه «شیء» در تعریف اول و سوم و تعبیر به «نوعی اختصاص» در تعریف دوم دارای ابهام است.

تعریف چهارم

وضع، تعیین لفظ برای دلالت بر معنی بنفسه است؛ (بدون این که آن تعیین به معنای دیگر متکی باشد) به وجهی که استعمال صحیح باشد. (اصفهان‌ی غروی، ۱۴۰۴ق: ۱۴ و ۱۵) مراد از تعیین، اعم از فعل مباشرتی همراه با قصد و دلالت لفظ بر معنی بدون قصد است که از استعمال، حاصل می‌شود. بنابراین لفظ و معنی به منزله علت مادی برای وضع و ارتباط میان لفظ و معنی، یعنی تعیین، به منزله علت صوری و دلالت بر معنی، علت غایی است. (سبأ، ۱۴۰۳ق، ج: ۱، ۱۶)

نقد تعریف چهارم

واژه «تعیین» مأخوذ در تعریف، معنای مصدری مضاف به فاعل است و بیان کننده حقیقت وضع نیست و تعریف نمودن شیء به سبب آن است و تعبیر «بر وجهی که

استعمال صحیح باشد» اگرچه قید برای «تعیین» است، ولی ابهام دارد. وضع، تعیین لفظ برای دلالت نیست، زیرا لفظ برای نفس معنی و نه برای دلالت بر معنی وضع می‌شود. (رشتی، ۱۳۱۳ق: ۳۷) تعیین لفظ برای دلالت، ناظر بر هدف و غایت وضع و نه عین وضع است.

تعریف پنجم

وضع، تعیین لفظ برای معنی است. (همان)

نقد تعریف پنجم

نقدی که به تعریف چهارم وارد شد بر تعریف پنجم نیز وارد است، ولی رجحان این تعریف در عدم اخذ دلالت در تعریف است.

تعریف ششم

دلالت وضعی لفظ، بودن لفظ به حیثی است که معنی از آن فهمیده شود. این تعریف از سوی برخی محققان بیان شده و محقق رشتی آن را گزارش می‌کند. به نظر وی، محققان در بیان مؤلف کشف که وضع را فهم معنی از لفظ تعریف نموده است، تسامح تشخیص داده‌اند و از آن تعریف عدول نموده‌اند. دلیل بر عدول محققان از تعریف نویسنده کشف این است که دلالت از صفات لفظ و فهم از صفات متکلم است.

نقد تعریف ششم

دلالت از مقوله فعل و تأثیر است و نسبت دادن این مقوله به لفظ، مسامحه از باب نسبت شیء به آلت است و نیز در تعریف مزبور، عبارت «لفظ به حیثی باشد که معنی از آن فهمیده شود» ذکر شده است و مضمون این عبارت از کیفیات و احوال لاحق اصوات متقاطع است و سزاوارتر آن است که دلالت لفظ بر معنی که صفتی قائم به لفظ است، کشف لفظ از معنی دانسته شود. (همان: ۱۸۸) وظیفه واضع ایجاد علقه جعلی میان لفظ و معنی است که پس از علاقه وضعی، لفظ در کشف قهری از معنی، مانند رابطه و علاقه عقلی است که به اقتضای آن، تعبیر لفظ از معنی به طور قطعی جایز است. (همان: ۴۳) دلالت لفظ بر معنی، حقیقت وضع نیست؛ این تعریف، تعریف شیء به اعم است و مانع اغیار نیست، زیرا ممکن است دلالت لفظ بر معنی از رابطه ذاتی لفظ و معنی یا سبب





دیگر ناشی شده باشد؛ علاوه براین، دلالت و نیز فهم معنی از لفظ، از آثار وضع و مترتب بر آن است و عین وضع نیست. ایراد اخیر بر تعریف منقول از صاحب کشف - که وضع را فهم معنی از لفظ تعریف نموده - نیز وارد است.

تعریف هفتم

وضع، بودن لفظ، نفس معنی است. حقیقت وضع، هوهویت میان تصور لفظ و تصور معنی است که از مقدمات سه گانه جعل، استعمال با قرینه و تلازم حاصل می شود. (قطیفی، ۱۴۱۴ق، ج ۱: ۱۵۸)

نقد تعریف هفتم

در نقد تعریف هفتم می توان گفت: وضع، بودن لفظ، نفس معنی و هوهویت میان تصور لفظ و تصور معنی نیست، زیرا تصور لفظ، شیئی و تصور معنی، شیء دیگر است که با وضع واضح، لفظ دال و ظاهر در معنی است و معنی مدلول و مظهر است. این همانی و هو هویت میان تصور دال (لفظ) و تصور مدلول (معنی) وجود ندارد، زیرا در هو هویت باید محمول عین موضوع در مفهوم (در حمل اولی ذاتی) یا در مصداق (در حمل شایع صناعی) باشد، در صورتی که مفهوم لفظ عین مفهوم معنی نیست و مصداق لفظ کیف مسموع و معنای ذهنی کیف نفسانی است؛ البته در وضع، لفظ متصور برای معنای متصور وضع می شود و در عین حال لفظ متصور، غیر از معنای متصور است.

تعریف هشتم

وضع، هو هویت و اتحاد میان لفظ و معنی در عالم اعتبار است. این هو هویت و اتحاد اعتباری در عالم اعتبار ممکن است با جعل و انشاء یا به کثرت استعمال موجود شود، بر خلاف اتحاد تکوینی - موجود غیر متحصل و متحصل - که به صرف انشاء و تشریح ممکن نیست، تحقق یابد؛ دلیل بر وضع به این معنی، این است که اولاً: القاء لفظ هنگام القاء مقصود و مراد، همان القاء معنی است و اگر این گونه نباشد و میان لفظ و معنی اتحاد نباشد، القاء لفظ غیر از القاء معنی خواهد بود با تعهد واضح یا جعل لفظ، علامت و نشانه معنی یا جعل ارتباط میان لفظ و معنی، القاء یکی از آن دو، القاء دیگری نخواهد بود و ثانیاً در جای خود بیان شده برای هر شیئی، چهار قسم وجود محقق است که از آن جمله وجود لفظی است؛ اگر میان لفظ و معنی اتحاد نباشد، در فرضی که لفظ

از مقوله کیف مسموع است و معنی از مقوله دیگری است، وجود شیء اجنبی، وجود آن شیء دیگر، نخواهد بود؛ بنابراین در عالم اعتبار با وضع میان لفظ و معنی، اتحاد برقرار می‌شود و به سبب اتحاد میان آن دو، حسن و قبح معنی به لفظ سرایت می‌کند. (موسوی بجنوردی، بی‌تا، ج ۱: ۱۵)

نقد تعریف هشتم

در نقد تعریف هشتم می‌توان گفت: اولاً حقیقت وضع، اتحاد نیست و ثانیاً با فرض ثبوت اتحاد، اثر وضع است و نه عین وضع و در این موضع، اتحاد حقیقی و تکوینی میان دو شیء متحصل، مراد نیست، زیرا اتحاد حقیقی میان دو شیء متحصل بالفعل محال است. در اینجا اتحاد به معانی دیگر نیز مقصود نیست؛^۱ در محل بحث، اتحاد به معنای حمل، مراد است و همان طور که بیان شد میان لفظ و معنی حمل اولی و نیز حمل شایع وجود ندارد، اگرچه میان آنها پس از وضع، مقارنت و ارتباط وثیقی به وجود می‌آید، ولی اتحاد حقیقی وجود ندارد، جز آنکه اتحاد به وجه تنزیل،^۲ مجاز یا به تسامح لحاظ شود.

۱. اتحاد به سه وجه تصور می‌شود: ۱. اتحاد موجودی با موجود دیگر به این بیان که وجود دو شیء وجود واحدی شوند. بدون تردید این قسم اتحاد، محال است؛ ۲. مفهومی از مفهوم‌ها یا ماهیتی از ماهیت‌ها، عین مفهوم یا ماهیت مغایر دیگری شود، به طوری که مفهومی بر مفهوم دیگر به حمل اولی حمل شود. این قسم نیز بدون تردید محال است، زیرا مفهوم‌های مغایر امکان ندارد مفهوم واحدی شوند یا این که برخی از آنها به حسب مفهوم برخی دیگر شوند، زیرا هر معنایی از حیث معنا بودن، غیر معنای دیگر است. به عنوان مثال، مفهوم عاقل محال است عین مفهوم معقول شود. البته ممکن است بر وجود واحد بسیط، عاقل و معقول صدق کند تا این که وجود واحد و معانی به وجهی متغایر باشند که موجب کثرت جهات وجودی نشود؛ ۳. موجودی متحول و دگرگون شود به حیثی که بر آن مفهوم عقلی و ماهیت کلی که قبلاً صادق نبود، صدق نماید یا در وجود آن موجود، استکمالی رخ دهد. این گونه دگرگونی محال نیست، بلکه واقع است. همان طور که همه معانی معقولی که به طور متفرقه در جماد، نبات و حیوان وجود دارند، در انسان واحد به حسب صورت ذات آن به وجه اجتماع، تحقق دارند. (شیرازی، ۱۹۸۱م، ج ۳: ۲۲۴ - ۲۲۵)

۲. محقق خوبی در حاشیه «اجود التقریرات» می‌نویسد: «هرگاه لفظ وجود تنزیلی معنی باشد، پس گویا وجود لفظ، وجود تنزیلی معنی در عالم اعتبار و تنزیل است. صحیح بودن هر تنزیلی منوط به آن چیزی است که تنزیل به لحاظ آن واقع می‌شود همان طور که در تنزیلات شرعی یا عرفی این گونه است و → روشن است که هیچ یک از احکام و آثار معنی بر لفظ مترتب نمی‌شود بنابراین لفظ، وجود تنزیلی معنی



تعریف نهم

بنا به رأی محقق اصفهانی (کمپانی)، معروض اختصاص وضعی، موجود ذهنی و خارجی نیست، بلکه طبیعی لفظ و معنی است. از نظر محقق اصفهانی، حیثیت دلالت لفظ بر معنی با حیثیت سایر دوال، مانند نشانه‌هایی که در راه نصب می‌شوند، متحد است، غیر آنکه وضع در دوال، حقیقی و در لفظ، اعتباری است. وی حقیقت وضع را اعتبار واضح می‌شناسد که شأن واضح، وضع لفظ خاص برای معنای خاص است و ارتباط و اختصاص لفظ به معنی از لوازم وضع است. به عقیده محقق اصفهانی، وضع و امثال آن از مفاهیم، به وجود حقیقی موجود نیستند و به وجود اعتباری موجودند. به این معنی که شارع یا عرف یا گروه خاصی، معنای خاصی را برای شیء یا شخصی به سبب مصلحت خاصی اعتبار می‌کنند، همان طور که در تنزیل و حقیقت ادعایی این امر وجود دارد، ولی نفس اعتبار، امر واقعی است و به معتبر قائم است و معنایی که معتبر اعتبار می‌کند، در حد مفهومیت و طبیعت است و در خارج موجود نیست. (اصفهانی غروی، ۱۳۷۲، ج ۱: ۲۴-۲۰)

نقد تعریف نهم

نخست این که تفاوت لفظ و معنا و سایر دوال فقط در اعتباری و حقیقی بودن نیست، زیرا موضوع علیه در سایر دوال بر خلاف مورد لفظ و معنی، مکشوف نمی‌شود که موضوع علیه اعتباراً معنی است و همان معنی نیز مکشوف است. توضیح مطلب این که در مورد دالی مانند علم و نشانه که در راه نصب می‌شود و بر مقدار مسافت دلالت می‌کند، مکانی که علم (نشانه) در آنجا منصوب است، موضوع علیه است و به وصف موضوع علیه بودن از معنای دیگری (رأس فرسخ) کشف می‌کند، ولی موضوع علیه، مکان

نیست». (خویی، ۱۳۶۸، ج ۱: ۱۲) کلام محقق خوبی مورد مناقشه قرار گرفته است به این بیان که نظر وی به دو امر بازگشت می‌کند: ۱. تفسیر اعتبار به تنزیل به لحاظ آثار؛ ۲. ادعای عدم ترتب اثری از آثار معنا بر لفظ و در هر دو امر، مناقشه است؛ امر اول مورد ایراد است، زیرا معنی اعتبار منحصر در تنزیل نیست، ممکن است فرض و اعتبار به معنای مقابل تنزیل باشد، یعنی واضح از قبیل ادعای سکاکی، لفظ را به ادعای نفس معنا اعتبار کند تا دلالت متمم گردد؛ امر دوم مورد ایراد است، زیرا یکی از آثار معنی این است که احساس معنی موجب تصور معنی در ذهن می‌شود و این اثر تحقیقاً به سبب وضع به لفظ سرایت می‌کند، بنابراین احساس لفظ، موجب تصور معنی می‌شود. (حسینی حائری، ۱۴۲۸ق، ج ۱: ۹۵-۹۴)

با وصف معنای دیگر نیست، زیرا این وصف، وصف عنوانی است که در وضع مدخلیتی ندارد. وضع به ذات مکان متقوم است به خلاف مورد لفظ و معنی که موضوع علیه و آنچه به لفظ کشف می‌گردد، معنی است. ایراد دوم این که در وضع تکوینی واقعی، موضوع بر موضوع له بنفسه دلالت ندارد و اگر جز این باشد، در مورد مثال قبل، هر علم و نشانه‌ای باید بر مقدار مسافت دلالت داشته باشد، در حالی که این طور نیست، پس دلالت، بر بنا و جعل قبلی توقف دارد. بنابراین در وضع اعتباری جعلی، دلالت لفظ بر معنی، به نحو اولی به بنا و قرار قبلی توقف دارد. هرگاه وضع تکوینی یا اعتباری کافی نباشد و به جعل و اعتبار دلالت نیاز باشد، به همان اعتبار و جعل، اکتفا می‌شود و به وضع لفظ اعتباراً نیازی نیست. (حکیم، ۱۴۱۳ق، ج ۱: ۵۷-۵۶)

تعریف دهم

وضع، اعتبار لفظ است که آلت و وسیله دلالت بر معنی باشد. آلت بودن شیء، گاهی تکوینی و ذاتی و گاهی به جعل و اعتبار است. (حسینی حائری، ۱۴۲۸ق، ج ۱: ۹۵)

نقد تعریف دهم

در نقد این تعریف می‌توان گفت: از سویی آلت، واسطه میان فاعل و منفعَل تعریف می‌شود که اثر فاعل را به منفعَل می‌رساند و در نسبت لفظ و معنی، اعتبار لفظ، آلت و وسیله اصطلاحی بر معنی نیست و دلالت، مفهومی اضافی مصدری است و دو طرف دارد؛ معنایی که از دال و مدلول فهمیده می‌شود، مغایر یکدیگرند و شبیئت دال، غیر شبیئت مدلول است. در فرض مسئله، لفظ و معنی دال و مدلول هستند. فاعل، واضع است و منفعَل لفظ و معنی است. ناگزیر آلت وضع، شیئی دیگر و غیر لفظ است؛ وجهی ندارد لفظی که دال و منفعَل است، عیناً آلت و واسطه میان فاعل و منفعَل باشد و اعتبار از حیث اعتبار بودن، آلت و واسطه نیست. در نقد تعریف دهم گفته شده لفظ، سبب شیئی نیست و با فرض و اعتبار، لفظ منشاء دلالت و خطور معنی به ذهن نخواهد شد و با اعتبار و جعل، سببیت تکوینی میان احساس لفظ (شنیدن لفظ) و تصور معنا به وجود نمی‌آید. (همان: ۹۶-۹۵) بر نقد مذکور، این ایراد وارد است که سبب به سبب تکوینی منحصر نیست. اگرچه لفظ، رابطه ذاتی با معنای متصور ندارد، ولی به سبب اعتبار و قرارداد واضع، تصور لفظ، بر تصور معنی دلالت دارد.



ب) نظریه تعهد^۱

محقق نهاوندی در توضیح نظریه تعهد می‌نویسد:

بنابر آنچه در حقیقت وضع، مختارما است، این است که دلالت به جز دلالت تصدیقی نیست و دلالت داشتن لفظ بر اراده متکلم است که معنای تصویری و تصدیقی را تفهیم می‌کند و سبب این دلالت، تعهد متکلم با وضع او یا تبعیت متکلم از واضع است و همان تعهد متکلم، منشاء تلازم خارجی میان لفظ و اراده او در تفهیم معنای موضوعه است و تحقق یکی از دو متلازم یعنی لفظ، بر تحقق طرف دیگر که همان اراده تفهیم معنی است، دلالت می‌کند. (نهاوندی نجفی، ۱۳۲۰ق: ۳۸-۳۷)

محقق نهاوندی قوام و تحقق وضع را به سه امر می‌داند: ۱. اعتبار کردن واضع دلالت را به ملازمه یا اتحاد و عینیت بین لفظ و معنی؛ ۲. تنزیل کردن واضع لفظ و معنی را به منزله متلازمین، یعنی واضع بناء بر ملازمه را تعهد نماید؛ به این معنی که هرگاه لفظ را به کار ببرد، اراده تفهیم معنی داشته باشد. این تعهد و بناء اثری از آثار ملازمه است؛ ۳. واضع این تعهد و بناء را به مخاطبین و کسانی که قصد تفهیم آنها را دارد، بیان نماید. (همان)

نقد نظریه تعهد

ایراد مبنایی به نظریه تعهد این است که دلالت به دلالت تصدیقی منحصر نیست و حقیقت وضع، از قسم دلالت تصدیقی نیست. وضع، اعتبار و جعل است و از قسم دلالت تصویری است. قوام حقیقت وضع به اعتبار واضع است و وضع به معنای تعهد، از صفات واضع است و نه حقیقت وضع؛ تعهد و بنای واضع، از آثار وضع است که صاحب نظریه نیز به آن اشاره نموده است. به تعبیر دیگر تعهد، التزام عملی به وضع است و نه این که وضع باشد. (امام خمینی، ۱۴۱۴ق، ج: ۱، ۵۸) ایراد دیگری که به نظریه مزبور وارد می‌شود،

۱. محقق نهاوندی، مؤسس نظریه تعهد در مورد وضع است. برخی محققان دیدگاه محقق نهاوندی را پذیرفته‌اند و برخی دیگر از موضع نقد، رأی او را مورد ایراد قرار داده و ابطال نموده‌اند. پس از محقق نهاوندی، شیخ عبدالکریم حائری و شیخ محمدرضا نجفی اصفهانی و محقق ابوالقاسم خوبی و برخی دیگر نظریه تعهد را پذیرفته‌اند. «رک»: حائری، بی‌تا، ج: ۱، ۳۶-۳۵؛ نجفی اصفهانی، ۱۴۱۳ق: ۶۲؛ فیاض، ۱۴۱۰ق، ج: ۱، ۴۴.

این است که نظریه تعهد، مستلزم دور است؛ به این بیان که وضع لفظ به ازای معنا، بر تعهد متوقف است تا این که علاقه و ارتباط به وجود آید و تعهد، بر وجود علاقه متوقف است تا لفظ به معنا مرتبط شود. از اشکال دور این طور پاسخ داده شده به این که در مقام، توقف شیء بر نفس نیست، زیرا ایجاد علاقه و ارتباط میان طبیعی لفظ و معنی قصد شده است و نه شخص لفظ خاص و دور، نسبت به طبیعی لفظ، متصور نیست. (اسماعیل پور، بی تا، ج ۱: ۲۰-۱۹) حق آن است که اشکال دور وارد نیست، زیرا به عقیده محقق نهانوندی، تعهد بر وجود علاقه و ارتباط توقف دارد و وی آن ارتباط را به جعل و اعتبار می داند، ولی علاقه و ارتباط لفظ و معنی بر تعهد توقف ندارد.

ج) نظریه دلالت ذاتی و جعلی

در این نظریه، حقیقت وضع که انتقال دهنده دلالت از مدلولی به مدلول دیگر است، تنزیل و ادعای وحدت و عینیت میان لفظ و معنی دانسته شده است. طبق این نظریه، دلالت لفظ و ابزار بودن آن برای اشاره به معنی، ذاتی است، ولی این اشاره ذاتی، اشاره به وسیله لفظ به لفظ است، یعنی با شخص لفظی که از لافظ صادر می شود، به نوع و جنس آن اشاره می شود. این قسم دلالت به حقیقت و مجاز موصوف نمی شود و برای لفظ، اعم از این که برای معنایی وضع شده یا نشده باشد، ثابت است. از نظر صاحب این نظریه، دلالت ذاتی، فتح بابی برای دلالت عرضی وضعی، یعنی دلالت لفظ بر معنی است و در حقیقت دلالت دیگری غیر از این دلالت وجود ندارد و از وضع و سبب وضع، دلالتی که موجود نیست، به وجود نمی آید. تأثیر وضع در این است که دلالت را از جانب لفظ به جانب معنی، منصرف می سازد. بنابراین در وضع، دلالتی تحقق دارد که آن دلالت از مدلولی به مدلول دیگر منتقل می شود. بنا به رأی محقق ایروانی، مراد کسانی که دلالت الفاظ بر معانی را ذاتی می دانند، لزوماً همان دلالت ذاتی است که او بیان می کند. (ایروانی نجفی، ۱۴۲۲ق: ۹-۸)

نقد نظریه دلالت ذاتی و جعلی

لفظ، وجود تنزیلی معنی نیست، زیرا صحیح بودن هر تنزیلی منوط به شیئی است که تنزیل به لحاظ آن واقع می شود؛ همان طور که در تنزیلات شرعی و عرفی این گونه است و بدیهی است که هیچ گونه از احکام و آثار معنی بر لفظ مترتب نمی شود، بنابراین لفظ، وجود تنزیلی معنی نخواهد بود. (خویی، ۱۳۶۸، ج ۱: ۱۲) و بر این ادعا که شخص لفظ، دلالت ذاتی بر نوع و جنس لفظ دارد، هیچ گونه دلیلی اقامه نشده است و از هیچ





یک از اهل لغت، این قسم دلالت نقل نشده است و این مدعا که مراد قائلان دلالت ذاتی لفظ، همان است که محقق ایروانی بیان می‌کند، دلیلی آن را همراهی نمی‌کند، بلکه ظاهر کلمات محققان خلاف آن را ثابت می‌کند و این تعبیر محقق ایروانی: «دلالتی که وجود نداشته باشد، از وضع و سبب وضع بوجود نمی‌آید»، اگر مقصود آن است که دلالت واقعی و تکوینی از وضع حاصل نمی‌شود سخن حقی است، زیرا اعتبار، سبب دلالت واقعی و تکوینی نمی‌گردد، ولی اعتبار واضح، سبب دلالت اعتباری لفظ بر معنی است. بنابراین انحصار دلالت به واقعی و تکوینی و نفی دلالت وضعی اعتباری وجهی ندارد.

د) نظریه واسطه دلالت ذاتی و جعلی

نظریه جعل متوسط میان دلالت ذاتی و جعلی به محقق نائینی تعلق دارد. طبق این نظریه، وضع از امور اعتباری صرف و از امور تکوینی محض نیست. در این نظریه حقیقت وضع، تخصیص و جعل الهی است، به این معنی که حق تعالی هنگامی که انسان اراده معنای خاص را دارد، لفظ خاص را الهام می‌کند. محقق نائینی در توضیح نظریه خود چنین می‌نویسد: «ما به حسب آنچه از تاریخ در اختیار است، یقین داریم شخص یا گروهی الفاظ متکثر در زبان واحد را برای معانی آنها وضع ننموده است، همان طور که وجداناً می‌دانیم الفاظ، دلالت ذاتی بر معنی ندارند، به طوری که هر شخصی از هر لفظی معنای خاص آن را فهم کند، بلکه خداوند تبارک و تعالی، واضح حکیمی است که به اعتبار مناسبت میان لفظ و معنی - که برای ما مجهول است - برای هر معنی، لفظ خاصی جعل نموده است. جعل خداوند، واسطه‌ای میان جعل احکام شرعی و جعل امور تکوینی است، بنابراین، وضع، جعل متوسطی میان ذاتی محض و جعلی صرف است، نه تکوینی محض است تا احتیاج به امر دیگری نداشته باشد و نه تشریحی صرف است تا این که احتیاج به تبلیغ نبی یا وصی داشته باشد، بلکه خداوند تبارک و تعالی به بندگانش بنا به اختلاف آنها در زبان‌ها - لفظ خاص را هنگام اراده معنای خاص، الهام نموده است و آنچه این مطلب را تأکید می‌کند، آن است که هرگاه گروهی بخواهند الفاظ جدیدی به مقدار هر زبان به وجود آورند، توانایی انجام این کار را ندارند تا چه رسد به این که شخص واحدی بخواهد به انجام این کار مبادرت نماید.

علاوه بر این، تصور کردن معانی توسط شخص یا اشخاص به سبب کثرت آنها متعذر و غیرممکن است، بنابراین حقیقت وضع، تخصیص و جعل الهی است.» (همان)

نقد نظریه واسطه دلالت ذاتی و جعلی

محقق نائینی وضع را واسطه میان امر واقعی تکوینی و اعتباری تشریحی می‌شناسد. این رأی معنای محصلی ندارد، زیرا اگر شیء در خارج وجود داشته باشد، موجود حقیقی است و اگر وجود نداشته باشد، اعتباری است. (جواهری، ۱۴۲۸ق، ج ۱: ۱۱۲) برخی در توجیه دیدگاه محقق نائینی واسطه بودن وضع را از حیث لوازم و آثار می‌دانند، (حکیم، ۱۴۱۳ق، ج ۱: ۵۱-۵۰) ولی ظاهر کلام محقق نائینی این است که او در مقام بیان حقیقت وضع و نه آثار و لوازم آن است. به نظر می‌رسد آنچه که محقق نائینی واسطه میان تکوین و تشریح دانسته، قسمی از فعل تکوینی حق تعالی است. اگر مقصود از وضع، الهام لفظ خاص به انسان‌ها از جانب حق تعالی باشد، این امر، فعل تکوینی خداوند است و علقه و ارتباط میان لفظ و معنی از آثار وضع است.

هـ) نظریه جعل ملازمه واقعی

در نظریه جعل ملازمه واقعی، وضع، مبداء ملازمه واقعی لفظ و معنا شناخته می‌شود. محقق عراقی (صاحب این نظریه) حقیقت وضع را یک نحوه اضافه و اختصاص می‌داند که قالب بودن لفظ برای معنی و فنای لفظ در معنا را ایجاب می‌کند، به وجهی که ویژگی‌های هریک از لفظ و معنی به دیگری تسری می‌یابند. از نظر محقق عراقی وضع از اعتبارات محض که فقط در ظرف ذهن تحقق دارند و از اشیائی که خارج ظرف منشاء اعتبار آنها باشد، نیست. همچنین وضع از نسخ اضافات خارجی که منشاء ایجاد هیئتی در خارج باشد، نیست. به نظر وی، وضع، واقعی است که عقل از منشاء صحیح خارجی اعتبار می‌کند. (بروجردی نجفی، ۱۴۰۵ق، ج ۱ و ۲: ۲۵ و ۲۶) با این توضیح که علقه و ارتباط میان لفظ و معنی از واقعیاتی است که اعتبار طریق به آن است و آن علقه، نظیر ملازمات ذاتی میان اشیاء در دو موطن ذهن و خارج به تبع دو طرف تحقق دارد. بنابراین عقل همان طور که ملازمه میان دو طبیعت ذهنی را در ذهن و دو موجود خارجی را در خارج ملاحظه می‌کند، ارتباط لفظ و معنی را در دو ظرف ذهن و خارج لحاظ می‌کند. خارجیت ملازمه میان لفظ و معنا به معنای تحقق نفس ملازمه و نه وجود آن در خارج





است. (عراقی، ۱۴۱۴ق، ج: ۱، ۶۳ و ۶۲) خلاصه سخن این که محقق عراقی وضع را امر اعتباری که جعل ملازمه میان لفظ و معنی باشد، می‌داند که از این ملازمه اعتباری، ملازمه حقیقی ناشی می‌شود که با این خصوصیت، وضع با دیگر امور اعتباری تفاوت می‌یابد. (حکیم، ۱۴۱۳ق، ج: ۱، ۴۸)

نقد نظریه جعل ملازمه واقعی

وضع لفظ برای معنی از سوی واضع، سبب اعتباری دلالت لفظ بر معنی است. وضع واضع، منشأ و سبب ملازمه واقعی تکوینی نخواهد بود و چنانچه جعل و اعتبار لفظ خاص برای معنای خاص از منشأ خارجی ناشی شده باشد، سخن در منشأ خارجی رابطه لفظ و معنی است. با فرض این که رابطه تکوینی و ذاتی میان لفظ و معنی باطل باشد - که به مسلک تحقیق باطل است - هیچ ملازمه واقعی میان لفظ و معنی وجود ندارد و اعتبار واضع، منشأ ملازمه واقعی بین لفظ و معنی نخواهد شد. ملازمه واقعی تکوینی در فرضی است که تصور معنی لازم لاینفک تصور لفظ باشد، درحالی که بنا بر نظر تحقیق، رابطه لفظ و معنی اعتباری است و معنی از عوارض مفارق لفظ است. علاوه بر این، ارتباط لفظ و معنی در خارج معنای محصلی ندارد، زیرا در خارج، لفظ، کیف مسموع و معنای خارجی همان مصداق یا منشأ انتزاع طبیعت معنی است و به نظر مشهور و به مسلک تحقیق، الفاظ برای معنای متصور ذهنی وضع شده‌اند و نه مصداق خارجی و بین لفظ خارجی (کیف مسموع) و معنای خارجی (مصداق طبیعت) ارتباطی وجود ندارد.

محقق خوبی بر نظریه مزبور اشکال می‌کند به این که اگر مراد محقق عراقی از ثبوت ملازمه میان طبیعی لفظ و معنای موضوع له به طور مطلق باشد که جاهل به وضع را در برگیرد، بطلان آن برکسی پوشیده نیست، زیرا این امر مستلزم آن است که شنیدن و تصور لفظ، علت تامه انتقال ذهن به معنای لفظ باشد و لازمه آن این است که جهل به لغات، محال باشد، در حالی که امکان و وقوع آن از روشن‌ترین بدیهیات است و اگر مراد محقق عراقی از ثبوت ملازمه، ملازمه در وعاء و ظرف وضع باشد - که در واقع این گونه است - این ملازمه، متفرع بر وضع و متأخر از آن است و حقیقت وضع نیست و محل کلام در تعیین حقیقت وضع است که بر آن ملازمه میان تصور لفظ و انتقال به معنای آن مترتب شود. (فیاض، ۱۴۱۰ق، ج: ۱، ۳۹) از ایراد محقق خوبی پاسخ داده شده به این که سبب انتقال به معنی از دو جزء مرکب است: لفظ و علم به وضع و واضع، لفظ را به طور

مطلق (بدون تفاوت نسبت به عالم یا جاهل به وضع) جزء سبب قرارداده است، جز آنکه نسبت به جاهل به وضع، دلالت ثابت نیست، زیرا جزء دیگر از سبب که همانا علم به وضع باشد به جزء دیگر (لفظ) ضمیمه نشده است، بنابراین سببیت تام بر علم به وضع و علم به وضع بر سببیت ضمنی و نه سببیت تام، متوقف است، در نتیجه دور یا تهافتی لازم نمی‌آید. (حسینی حائری، ۱۴۲۸ق، ج ۱: ۹۷ و ۹۸)

و) نظریه قرن اکید

از دیدگاه شهید صدر، وضع نوعی قرن اکید ذهنی است. در این نظریه، آنچه موجب دلالت لفظ بر معنی می‌شود، مقارنه اکید حاصل از تکرار یا شرایط خاص موجود میان لفظ و معنی است. وی با بیان این که لفظ و معنی، اختلاف کلی دارند، این پرسش را طرح می‌کند که چگونه تصور لفظ سبب تصور معنی می‌گردد؟ شهید صدر با رد دلالت ذاتی لفظ بر معنی و این که ارتباط میان لفظ و معنی به صرف اختصاص دادن لفظی به معنایی توسط شخص لغوی حاصل نمی‌شود، پاسخ به پرسش را در قانونی از قوانین ذهن بشری جستجو می‌کند؛ یعنی هرگاه تصور یکی از دو چیز با تصور دیگری در ذهن انسان مقترن و همراه شود هر چند به طور تصادفی باشد. و به دفعات اقتران مزبور تحقق یابد یا دو شیء مزبور با هم در ظرف مؤثری پدید آیند، میان آن دو، علاقه و رابطه‌ای به وجود می‌آید که تصور یکی از آن دو، سبب انتقال ذهن به تصور دیگر می‌شود. شهید صدر در بیان چگونگی اقتران لفظ و معنی که منتج به علاقه و ارتباط لغوی میان آن دو می‌گردد، به تماس و پیوند برخی الفاظ با معانی معین آنها به دفعات اشاره دارد و بیان می‌کند به دنبال این پیوند، ارتباط جدیدی میان الفاظ و معانی آنها به وجود می‌آید. به عقیده وی رابطه برخی الفاظ و معانی آنها هنگام وضع، نظیر نامگذاری اسم‌های علم برای اشخاص است، یعنی واضح میان لفظ و معنی همراهی و ارتباط خاصی ایجاد می‌کند که ذهن هنگام تصور لفظ به معنی منتقل می‌شود.^۱ (صدر، ۱۴۱۲ق، ج ۱: ۱۸۶-۱۸۱)

ویژگی‌های حقیقت وضع طبق نظریه قرن اکید، در سه امر خلاصه می‌شود:

۱. وضع از مجعول‌های اعتباری و انشائی نیست؛ امر تکوینی است و در رابطه خاص

میان لفظ و معنی، ظهور می‌یابد؛

۱. «ر.ک.» صدر، ۱۴۱۲ق، ج ۲: ۷۴.





۲. دلالتی که با وضع تحقق می‌یابد، همواره دلالت تصویری است، بنابراین در انتقال شنونده به معنای لفظ بین لافظ دارای شعور یا فاقد شعور، تفاوتی نیست، زیرا اقتران آکیدی که ملاک دلالت وضعیه است در دو حالت ثابت است؛

۳. فعلیت دلالت وضعی، غالباً بر علم به وضع توقف دارد. (هاشمی، ۱۴۱۷ق: ۸۲ و ۸۳)

نقد نظریه قرن آکید

دلالات لفظ بر معنی یا از رابطه ذاتی و تکوینی یا از رابطه وضعی و جعلی میان آن دو یا از تماس و پیوند برخی الفاظ با معانی آنها در زمینه‌های خاص و یا از کثرت استعمال ناشی می‌شود. قانون ذهن بشری همه مواردی را که به وجهی میان تصور دو شیء اقتران به وجود آید، در بر می‌گیرد که از آن موارد رابطه وضعی و جعلی میان لفظ و معنی است. فعلیت این قانون از وضع رتبتاً متاخر است و حقیقت وضع نیست، یعنی مادامی که از طریق سببی، لفظ به معنای خاص ارتباط نداشته باشد (اگرچه نظیر نامگذاری اسم‌های علم برای اشخاص باشد) موضوعی برای قانون ذهنی نیست. در ابتدا و پیش از اقتران تصور لفظ و معنی، رابطه لفظ و معنی به سببی از قبیل سبب وضعی اعتباری یا ذاتی تکوینی و غیر این‌ها نیاز دارد. فعلیت و تحقق قانون ذهنی، پس از حدوث علاقه و متأخر از آن است.

۵. نظریه مختار

در مسئله نسبت دلالتی لفظ و معنی، نظریه جعل و اعتبار که رابطه لفظ و معنی را به وضع و اعتبار می‌شناسد، موجه و صحیح است. در این نظریه، با وضع واضح بین لفظ و معنی رابطه و علقه اعتباری برقرار می‌شود به طوری که با علم به وضع و آگاهی انسان از علقه مزبور، ذهن از تصور لفظ به تصور معنی و از تصور معنی به تصور لفظ، منتقل می‌شود. دلالت لفظ بر معنی مانند دلالت هر دالی بر مدلول، در ظرف ذهن با ادراک قوه فاهمه است. وزان عالم اعتبار، وزان عالم واقع است. همان طور که وجودهای واقعی دارای اقسام هستند، برای وجودهای اعتباری نیز به حسب اعتبار می‌توان اقسامی فرض کرد. اعتبار لفظ برای معنی منشاء اختصاص لفظ به معنای مفهوم و دلالت لفظ بر معنی است. رابطه و علقه میان لفظ و معنی که به دلالت لفظ بر معنی منجر می‌شود، از طریق چند سبب بدیل یکدیگر تحقق می‌یابد که می‌توان به برخی اسباب آن اشاره نمود: ۱.

تعیین واضح لفظی را برای معنای خاص؛ ۲. کثرت استعمال لفظ در معنایی. رابطه اعتباری لفظ و معنی از اعتبارات دیگر متفاوت است. اعتبار مزبور از سنخ اعتبارات فلسفی نیست تا عقل آن را کشف کند و آن اعتبار دارای منشاء انتزاع واقعی باشد و از سنخ اعتبارات شرعی نیست تا دارای مناط و ملاک واقعی باشد. اعتبار لفظ و معنی نیز از سنخ اعتبارات اجتماعی و اعتباراتی نیست که متناظر با خارج جعل شده‌اند یا این که با مشارکت امور حقیقی، انتزاع آنها به امور حقیقی برگشت نماید.

اعتبار وضعی لفظی از اعتبارات محض عملی، اخلاقی و حقوقی نیست که در ظرف عمل تحقق داشته باشد و همچنین از قسم اعتبارات شعری نیست تا این که از طریق قوه واهمه و متخیله یک سلسله معانی احساسی و تخیلی ساخته شوند. اعتبار لفظ و معنی با اعتبارات محض وهمی و خیالی (اعتبارات نیش غولی) نیز سنخیتی ندارد. رابطه لفظ و معنی، علقه خاص اعتباری میان دو متصور از دوسنخ واقعیت است که از طریق اسباب و علل مختلف به وجود می‌آید و قسیم اعتبارات مذکور است.

نتیجه بحث

در مسئله نسبت دلالتی لفظ و معنی، سه نظریه: ۱. دلالت ذاتی و تکوینی؛ ۲. دلالت وضعی و جعلی؛ ۳. دلالت ذاتی و جعلی، مطرح شده است. در این جستار، بطالان نظریه دلالت ذاتی و تکوینی لفظ بر معنی تبیین شد. اکثر محققان در مسئله، دلالت ذاتی لفظ بر معنا را که ناشی از طبیعت لفظ و معنا باشد، باطل می‌دانند و رابطه لفظ و معنا را ناشی از عامل خارجی می‌شناسند.

محققان در تعیین و تشخیص حقیقت وضع که ناشی از جعل واضح است، نظریات متفاوت دارند. هر یک از نظریات مزبور مورد بررسی و نقد واقع شد. اکثر محققان نظریه اعتبار را که رابطه لفظ و معنی و منشأ دلالت لفظ بر معنی را به جعل و اعتبار واضح می‌شناسد، پذیرفته‌اند و ایشان از وضع تعاریف مختلف و در حقیقت وضع، نظریات گوناگونی ارائه کرده‌اند که در این تحقیق هریک از تعاریف و نظریات مزبور مورد بررسی و نقد واقع شد. از میان نظریات طرح شده در مسئله، نظریه جعل و اعتبار، موجه و قابل دفاع است.





منابع و مأخذ:

- آستون، ویلیام بی (۱۳۸۱)، *فلسفه زبان*، ترجمه احمد ایران منش و احمد رضا جلیلی، ج ۱، دفتر و نشر سهروردی، تهران.
- ابن سینا، حسین (۱۴۰۴ق)، *الشفاء*، مصحح: سعید زائد، مکتبه آیه الله مرعشی، قم.
- ابن جنی، ابوالفتح عثمان (بی تا)، *الخصائص*، تحقیق محمدعلی النجار، دار النشر عالم الکتب، بیروت.
- ابن فارس، ابوالحسین (۱۴۲۰ق)، *معجم مقاییس اللغة*، تحقیق عبدالسلام هارون، ج ۲، دار النشر، بیروت.
- احسائی، احمد زین الدین (۱۴۳۰ق)، *جوامع الکلم*، الغدير، بصره.
- اسماعیل بور، محمدعلی (بی تا)، *مجمع الافکار و مطرح الانظار*، چاپخانه علمیه، قم.
- اصفهانی غروی، محمدحسین (۱۴۰۴ق)، *الفصول الغرویه فی اصول الفقهیه*، داراحیاء العلوم الاسلامیه، چ سنگی.
- _____ (۱۳۷۲)، *نهایة الدراییه*، تحقیق: مهدی احدی امیرکلانی، انتشارات سیدالشهداء علیه السلام، قم.
- امام خمینی، روح الله (۱۴۱۴ق)، *مناهج الوصول*، ج ۱، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، قم.
- ایروانی نجفی، میرزا علی (۱۴۲۲ق)، *الاصول فی علم الاصول*، تحقیق: محمدکاظم رحمان ستایش، ج ۱، مرکز ابحاث و دراسات اسلامی، قم.
- انیس ابراهیم (۱۹۵۸م)، *دلالة الالفاظ*، ج ۱، مکتبه الانجلو المصریه، چاپ سربی، مصر.
- _ بروجردی نجفی، محمدتقی (۱۴۰۵ق)، *نهایة الافکار*، مؤسسه نشر اسلامی، قم.
- تهانوی، محمد علی (۱۹۹۶م)، *کشاف اصطلاحات الفنون*، مکتبه لبنان ناشرون، لبنان.
- جرجانی، میر سید شریف (۱۳۰۶ق)، *التعريفات*، مطبعة الخیریه، مصر.
- جزائری مروج، سید محمد جعفر (۱۴۱۵ق)، *منتهی الدراییه فی توضیح الکفایه*، ج ۶، مطبعة غدیر، نجف.

- جواهری، محمدتقی (۱۴۲۸ق)، *غایة المأمول من علم الاصول*، تحقیق: مجمع فکر اسلامی، چاپخانه ظهور، قم.
- حائری، عبدالکریم (بی تا)، *درر الفوائد*، تحقیق: محمد مومن قمی، مؤسسه نشر اسلامی، قم.
- حسینی حائری، سید کاظم (۱۴۲۸ق)، *مباحث الاصول*، ج ۱، چاپخانه ظهور، قم.
- حکیم، سید عبدالصاحب (۱۴۱۳ق)، *منتقى الاصول*، چاپ امیر.
- حلی، حسن بن یوسف (۱۴۲۱ق)، *تهذیب الوصول الی علم الاصول*، تحقیق: محمد حسین رضوی کشمیری، ج ۱، مؤسسه امام علی علیه السلام، لندن.
- خراسانی، محمد کاظم (۱۴۱۲ق)، *کفایة الاصول*، مؤسسه نشر اسلامی، قم.
- خوبی، سید ابوالقاسم (۱۳۶۸)، *اجود التقریرات*، انتشارات مصطفوی، قم.
- رازی، فخرالدین (۱۴۰۰ق)، *المحصل فی علم الاصول الفقه*، ج ۱، دارالنشر، ریاض.
- رشتی، میرزا (۱۳۱۳ق)، *بدائع الافکار*، مؤسسه آل البیت علیهم السلام، قم.
- سبط الشیخ احمد (بی تا)، *الوسیط بین الوجیز و البسیط*، ج ۱، چاپخانه قیام، قم.
- سیوطی، جلال الدین (۱۴۰۸ق)، *المزهر فی علوم اللغة و انواعها*، تصحیح و تعلیق: محمد مولی بک و دیگران، منشورات مکتبة العصریه، بیروت.
- شیرازی، صدرالدین محمد (۱۹۸۱م)، *الحکمة المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه*، داراحیاء التراث، بیروت.
- صدر، محمد باقر (۱۴۱۲ق)، *دروس فی علم الاصول (حلقه الاولى و الثانيه)*، مجمع فکر الاسلامی، قم.
- طباطبائی، محمد حسین (بی تا)، *تعلیقه کفایة الاصول*، بنیاد علمی فکری علامه طباطبائی.
- عراقی، آغاضیاء الدین (۱۴۱۴ق)، *مقالات الاصول*، مجمع فکر الاسلامی.
- فیاض محمد اسحاق (۱۴۱۰ق)، *محاضرات فی اصول الفقه*، دار الہادی للمطبوعات، قم.



- قطیفی، سید عدنان (۱۴۱۴ ق)، *الرافد فی علم الاصول*، ج ۱، چاپخانه مهر قم.
- کاظمی خراسانی، محمدعلی (۱۴۱۴ ق)، *فوائد الاصول*، ج ۴، مؤسسه نشر اسلامی، قم.
- مشکینی، میرزا ابی الحسن (۱۴۱۳ ق)، *حواشی کفایة الاصول*، تحقیق سامی خفاجی، انتشارات لقمان، قم.
- منتظری، حسینعلی (۱۴۱۵ ق)، *نهایة الاصول*، ج ۱، نشر تفکر، قم.
- موسوی بجنوردی، سید حسن (بی تا)، *منتهی الاصول*، ج ۲، انتشارات بصیرتی، قم.
- نجفی اصفهانی، محمدرضا (۱۴۱۳ ق)، *وقایة الاذهان*، ج ۱، موسسه آل البیت علیه السلام، قم.
- نهاوندی نجفی، علی بن فتح الله (۱۳۲۰ ق)، *تشریح الاصول*، ج ۱، میرزا محمدعلی تاجر طهران، تهران.
- واترمن، جان. تی (۱۳۴۷)، *سیری در زیان شناسی*، ترجمه فریدون بدره‌ای، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، تهران.
- هاشمی، سید محمود (۱۴۱۷ ق)، *بحوث فی علم الاصول*، ج ۳، دار المعارف فقه اسلامی.